

در باره سیزدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری

گفتگوی بهزاد اسدی و علی زند با تراب ثالث

۱

س: بزودی در اواخر خرداد ماه در ایران سیزدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری برگزار می شود، با توجه به اوصاف و علائم نمایان از فضای اجتماعی و سیاسی حاکم بر ایران ماهیت این دوره را چگونه باید ارزیابی کرد؟ در بطن روند مذاکرات ایران با غرب بر سر مناقشه هسته ای به میانجی انتخابات چه پیام های به بیرون مخابره می شود؟

ج: فاشیزم مذهبی در ایران یک بار دیگر درگیر تدارک مضحکه ای به نام انتخابات ریاست جمهوری است. رژیم غیر قانونی ولایت فقیه که با سلب حاکمیت از مردم تاسیس شد به اتکای "آرای" همان مردم ۱۲ بار تا کنون به جهانیان اعلام کرده است که خود مردم به این بندگی رضایت داده اند. اما از آن جا که بازی های قبلی برای کشاندن مردم به پای صندوق های رای، بزور یا متکی به ترفند، دیگر کارآیی ندارند، این بار سیزدهم، با وقاحتی آخوندی عملا می گویند فقط مردمی که این سلب حاکمیت را با دل و جان پذیرفته اند، حق "انتخاب" کردن دارند. اگر قبلا مردم می توانستند با انداختن رای در صندوق علیه نظر رهبر دست کم واکنشی سلبی نشان دهند - البته حتی اگر فرد "منتخب" دلچکی بیش نبود - این بار حتی حق انتخاب دلچک را نیز ندارند. اگر تاکنون میزان شرکت مردم در انتخابات را نشانه مشروعیت رژیم قلمداد می کردند، حالا عدم شرکتشان را نشانه قدرت و ثبات رژیم وانمود خواهند کرد. اما در واقع این وقاحت فقط از ضعف حکایت می کند. رژیم از بدو تاسیسش تا کنون هرگز تا این اندازه شکننده نبوده است. از ترس اینکه مبادا حتی بحث بین چند دلچک کنترل فضا را از دست شان خارج کند، لیست انتخاباتی کم خطری را در مقابل مردم قرار داده اند. حتی به غلام حلقه بگوشی مثل لاریجانی اجازه شرکت ندادند که مبادا انتخابات به سیاسی تر شدن فضا منجر شود! گویا تضمین انتخاب فرد مورد نظر در مقابل تعمیق یاس و نفرت مردم از رژیم گزینه مرجح تری است. برای ضد انقلاب آخوندی این گزینه قطعا ناشی از الزامات منطق ساختاری سیاسی و اقتصادی حاکم است. اما در پاسخ به بخش آخر سوالاتان باید گفت فشار تحریم ها و ضرورت توافق هر چه سریعتر با آمریکا از مدت ها قبل تنها حربه تاکتیکی رژیم را به ترساندن آمریکا از رئیس جمهور بعدی خلاصه کرده است: یا هر چه زودتر توافق کنید یا رژیم بعدی چنین و چنان خواهد کرد! در رسانه های انگلیسی زبان شان اینجور استدلال می کنند که رژیم بقدری قوی است که به شرط تضمین ماهیت انقلابی - اسلامی رئیس جمهور بعدی واهمه ای از عدم مشارکت مردم وجود ندارد. مضافا به اینکه کامیون های رای هم اکنون در انبار های سپاه آماده به خدمتند و اطمینان داشته باشید "اکثریت" رای خواهند داد.

س: این روزها همه از بحران و مسئله «جانشینی» و پیوندش با مسئله انتخابات حرف میزنند. سوال این است که برفرض درست بودن حدس ها و پیش بینی ها چرا شخصیت ضعیف و ناتوانی مثل رئیسی برای ریاست جمهوری و نیز رهبری بعدی مطرح است؟

ج: اکنون بیش از ده سال است که اسم رئیسی به عنوان یکی از جانشین‌های احتمالی خامنه ای ذکر می‌شود. اما بعد از شکست مفتضحانه‌اش در انتخابات قبلی و با بلاهایی که یکی پس از دیگری بر سر مابقی کاندیداها نازل شد، این شایعه قوت گرفت که آقا مجتبی بدین وسیله یکی دیگر از رقبا را از میدان بدر کرده است. اما این دید اشتباه است. واقعیت این است که مسئله جانشینی نقداً حل شده است. مجتبی مدت‌هاست که به کمک سپاه زمام قدرت را در دست دارد. دستکم از دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد تا کنون. مسئله بر سر چگونه علنی کردن این واقعیت بعد از مرگ خامنه‌ای است. تضعیف دائمی نقش حوزه و آخوندهای عالیرتبه‌تر از یک طرف و ترفیع مقام رئیسی به ریاست قوه قضائیه و اصرار مجدد بیت رهبر برای رئیس جمهور کردن او از طرف دیگر نشان می‌دهد که برنامه دیگری برای او دارند. اگر قرار شود قدرت مجتبی در پشت پرده باقی بماند چه جانشینی بهتر از رئیسی که تا به امروز تنها برگ برنده او در سلسله مراتب ضد انقلاب خوش خدمتی بی چون و چرای او برای ولی فقیه بوده است! از تاکیدات او در مناظرات انتخاباتی دوره قبلی و همچنین گفته‌ها و اقدامات او در دوره اخیر می‌توان حدس زد که حکومت بعدی قرار است چهره‌ای پوپولیستی و طرفدار مستضعفین بخود بگیرد. بسیاری از ترفندهای احمدی نژاد برای جلب پایه‌های توده‌ای اکنون توسط رئیسی بکار گرفته می‌شوند. با این تفاوت که رئیسی یاغی نخواهد شد! البته سیاست‌های واقعی رژیم را نمی‌توان با رمل و اسطرابلای پیش بینی کرد. اما اگر بخواهیم بر اساس شواهد موجود نزدیک‌ترین احتمال را حدس بزنیم، رهبر بعدی اگر خود مجتبی نباشد قاعداً باید آخوندی حرف شنو، چاکر سپاه و مجتبی و مورد پسند امت حزب الهی باشد. اما از طرف دیگر این انتخاب عمق بحران سیاسی رژیم را برجسته می‌کند. ضد انقلاب پس از بیش از ۴۰ سال حکومت مطلقه بهترین کسی را که می‌تواند برای رهبری ارائه دهد آدمکش بی‌سواد مثل رئیسی است. البته بهتر است امکان تکرار داستان انتخاب خامنه ای به کمک اعمال نظر هاشمی رفسنجانی به امید تداوم همه کاره بودنش در پشت پرده را فراموش نکنیم و البته همه تقریباً نتیجه این اشتباه فاحش در درک ماهیت متغیر روابط قدرت را برای هاشمی می‌دانند. سناریویی که همیشه امکان تکرارش می‌تواند وجود داشته باشد.

س: در چنین اوضاعی نحوه واکنش و مواجهه نیروهای «اپوزیسیون» (طیف‌های مختلف راست و چپ) با مسئله انتخابات پیش رو را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج: متأسفانه سیاست اپوزیسیون در انتخابات ریاست جمهوری تاکنون چیزی جز فراخواندن مردم به شرکت یا تحریم انتخابات نبوده است. البته بجز "مظنون‌های همیشگی" مثل طیف وسیع توده‌ای-اکثریتی و یا نسخه‌های جدیدشان موسوم به "محور مقاومتی‌ها" (که البته اینها را نمی‌توان با هیچ نوع انعطاف لغوی یا سهل انگاری جزو اپوزیسیون

تلقی کرد) مابقی، از سلطنت طلب و مجاهد گرفته تا جریان‌ها به اصطلاح چپ، غالباً فراخوان به بایکوت داده‌اند. البته با در نظر گرفتن اینکه توده‌ها تا کنون توجهی به این دستورات نکرده‌اند، باید این فراخوان‌ها را بیشتر به عنوان نمونه‌هایی از خود بزرگ‌بینی این جریان‌ها در نظر گرفت تا نشانه‌هایی از یک سیاست جدی. توگویی سیاست انتخاباتی چپ به یک انداختن یا نینداختن رای در صندوق خلاصه می‌شود. البته بسیاری سعی کرده‌اند با چسباندن لغت "فعال" به "تحریم" این دستورات را به اصطلاح دارای بعد عملی و رزمنده نیز جلوه دهند. اما بعد از ۱۲ انتخابات رئیس جمهوری هنوز جریانی نتوانسته است این جنبه "فعال" را حتی در یک پاراگراف تعریف یا تشریح کند و یا از نتایج تجربی آن گزارشی منتشر سازد. واقعیت این است که کل سیاست انتخاباتی اپوزیسیون را می‌توان در یک کلمه خلاصه کرد: سرنگونی! کلید حل همه مشکلات! یعنی تکرار روزانه هدف به جای سیاست روزانه در راه تحقق آن. اما خود امر انتخابات در واقع، حتی در یک رژیم فاشیستی، بوضوح بهترین فرصت برای تبلیغ و تهییج حول برنامه عمل مبارزاتی ضد آن رژیم را نیز فراهم می‌سازد. مثلاً اگر از اردوی کار شروع کنیم، یکی از مهم‌ترین و مثبت‌ترین نکات در اعلامیه‌های اول ماه مه امسال طرح تقریباً مشترک مسئله ضرورت ایجاد جنبشی سراسری پیرامون مجموعه‌ای از خواست‌های اولیه و همگانی بود. فضای انتخاباتی شرایط مساعدتر و گوش شنوای بیشتری را برای فعالیت پیرامون این ضرورت فراهم می‌سازد. بخصوص اینکه اتکای اجتناب‌ناپذیر نامزدهای انتخاباتی به عوام‌فریبی بهترین فرصت برای تبلیغ خواست‌های ابتدایی و عمومی و واقعی توده‌ها و افشای این عوام‌فریبی را در اختیار نیروهای چپ نیز قرار می‌دهد. یا حتی مهمتر، چه فرصتی از انتخابات بهتر برای تبلیغ و ترویج پیرامون غیر قانونی بودن کل رژیم؟ این رژیم با جلوگیری از تشکیل مجلس موسسان و بدنبال زدو بند پشت درهای بسته میان ائتلافی از نیروهای ارتجاعی داخلی و خارجی بر مسند قدرت نشانده شد. بنابراین اولین خواست سیاسی توده‌ها بوضوح باید تشکیل مجلس موسسان باشد. چه فرصتی از انتخابات بهتر برای تبلیغ این خواست؟ بویژه اینکه در چند سال اخیر اپوزیسیون بورژوازی رژیم نیز ایده مجلس موسسان را مطرح کرده است. چه فرصتی بهتر از ایام انتخابات برای افشای محتوای ارتجاعی پیشنهادات اردوی سرمایه و تقابل آن با مفهوم انقلابی اردوی کار از مجلس موسسان. متأسفانه باید گفت چپ ما همه کارکرده است جز همین دو کار اصلی و اولیه.

۴

س: یکی از تحلیل‌های شما در انقلاب ۵۷ این بود که رژیم برآمده از انقلاب غیرقانونی است و برای کنار زدن آن باید برای فراخواندن مجلس موسسان انقلابی مبارزه کرد. امروز می‌بینیم که غیرقانونی بودن رژیم حتی برای خودی‌های اصلاح طلب نیز محرز شده است. سوال این است که این مسئله در اوضاع و احوال امروز چطور میتواند تبدیل به شعار و خواستی فراگیر شود و اینکه امروز چطور میتوان در فقدان سازمان‌های رزمنده جنبش کارگری برای این شعار جنگید؟ مجلس موسسان انقلابی با نسخه رایج بورژوازی اش چه تفاوت‌های دارد؟ این سوال از این جهت مهم است که ظاهراً رضا پهلوی هم از تشکیل مجلس موسسان دفاع می‌کند.

ج: برای بورژوازی نقش مجلس موسسان چیزی نیست جز تأیید قانونی قدرتی که از پیش و از بالا ساخته شده است. اغلب نیروهای بورژوازی طرفدار مجلس موسسان به صراحت گفته‌اند نخست شکل حکومت آینده را به فراندم

می‌گذارند و سپس مجلس موسسانی برای تدوین قانون اساسی آن فرا می‌خوانند. یعنی مجلس موسسانی دست‌نشانده قدرت موجود. در صورتی که مجلس موسسان باید نخست خود شکل حکومتی را به بحث نمایندگان مردم بگذارد. اردوی کار مجلس موسسانی لازم دارد که انقلابی باشد، قدرتی بالا سر خود را به رسمیت نشناسد، بطور دموکراتیک انتخاب شده باشد و واقعاً همه نمایندگان مردم را در بر بگیرد. بنابراین شکل انتخابات مجلس موسسان پیشنهادی اردوی کار نیز از زمین تا آسمان متفاوت است. هویت "مردم" فقط با زندگی در محلات تعریف نمی‌شود که نمایندگان آنان صرفاً براساس حوزه‌های جغرافیایی انتخاب شوند. علاوه بر نمایندگان حوزه‌ای دست کم باید نمایندگان سیاسی (احزاب) و نمایندگان مشاغل و حرفه‌ها نیز دو عرصه دیگر و حتی مهمتر از هویت جغرافیایی و منطقه ای مردم را در چنین مجلسی معرفی کنند. مثلاً چرا نباید صدها هزار معلم به عنوان معلم نمایندگان در مجلس موسسان داشته باشند؟ مضافاً به اینکه نحوه انتخاب شدن نمی‌تواند به کسانی که اکثریت آرا را کسب می‌کنند خلاصه شود و اقلیت‌ها حذف شوند. رای‌گیری باید نسبتی باشد و هیچ رای بی اثر نشود. مثلاً اگر حزبی در هیچ حوزه ای اکثریت نداشته باشد اما در سطح سراسری ۵٪ آرا را کسب کند هنوز باید بتواند به همان اندازه ۵٪ از کل نمایندگان این بخش را در سطح سراسری تعیین کند. بنابراین نیروهای چپ نباید واهمه‌ای از این مسئله داشته باشند که بورژوازی و حتی مرتجع کمکی مثل رضا پهلوی نیز ممکن است شعار مجلس موسسان را مطرح کنند. اتفاقاً افشای ماهیت صوری و توخالی این شعار نزد بورژوازی یکی از بهترین راه‌های افشای دموکراسی بورژوایی است. از طرف دیگر این تنها شکلی است که می‌توان وارد اتحاد عمل اصولی با نیروهای واقعاً دموکرات شد. با اینها نمی‌توان بر سر شکل حکومت بعدی توافق کرد اما می‌توان سر نحوه تعیین آن شکل توافق کرد. بدون چنین حلقه‌ای، اتحاد عمل پیرامون سرنوشتی صرف یعنی اتحاد عمل با امپریالیزم و ضد انقلاب مغلوب.

۵

س: بیشتر در نوشته‌ها و بحث‌های مختلف تضاد عمده و اصلی سیاسی بعد از حاکم شدن ضدانقلاب ۵۷ را تضاد بین دولت بورژوایی و رژیم سیاسی آخوندی (یا دو دستگاه خلافت اسلامی و حکومت بورژوایی) دانسته‌اید. به نظر شما آیا حذف جدی و گسترده نامزدهای جناح‌های مختلف درون حاکمیت (از هر دو جناح اصلاح‌طلب و اصولگرا) را باید به معنی حذف تضاد مزبور به نفع خلافت اسلامی تحلیل کرد؟

ج: نحوه اجرای این انتخابات نشان می‌دهد که تضاد بین شکل آخوندی قدرت و ماهیت بورژوایی دولت به نفع آخوندیزم چرخیده است. هرچند مقصر اصلی این چرخش را باید در سیاست‌های جنایتکارانه محور امپریالیستی استعماری ترامپ، نتانیاهاو و محمد بن سلمان جستجو کرد، اما در ضمن یک بار دیگر اثبات شد که بورژوازی ایران مفلوک‌تر از آن است که بخواهد در مقابل داعش تهران قد علم کند. مفلوکی این بورژوازی را در فلاکت اصلاح‌طلبان مشاهده می‌کنیم. این به اصطلاح "جناح" رفرم‌طلب تا کنون به این اندازه تحقیر نشده بود. زیر فشار سرمایه‌داری هر چه دستگاه‌های اجرایی و اداری بورژوایی‌تر شده‌اند، دستگاه‌های اصلی تصمیم‌گیری و قدرت مافیایی‌تر و داعشی‌تر. بعد از برجام می‌توان گفت بزور سرمایه‌داری جهانی وزنه به طرف عادی‌تر شدن روابط چرخید. در کنار آن چه از توافقات هسته‌ای علنی شده است صدها توافقنامه مخفی نیز در این مذاکرات امضا شد که در عرصه‌های گوناگون

دولت ایران را به اجرای قوانین بین‌المللی سرمایه‌داری جهانی متعهد ساخته بود. اما خوشحالی اولیه بورژوازی ایران به شکرانه حماقت رئیس‌جمهور نژاد پرست و اسلام هراس آمریکا تبدیل به کابوس شد. در واقع ارتجاع ارتجاع را تقویت می‌کند. خود هیات حاکمه آمریکا اکنون اعتراف می‌کند که بهره اصلی "فشار حداکثری" ترامپ به جیب خامنه‌ای رفته است. بخصوص اینکه این حماقت با دنباله‌روی ابلهانه تر نیروهای عمده‌ای از اپوزیسیون به جنایتی مضاعف بدل شد. در حالیکه براندازی رادیکالی که این بخش نوید می‌داد شعاری تو خالی بیش نبود، سرکوب خونین اعتراضات مردمی و ایجاد فضایی دو صد چندان امنیتی و مخوف توسط دستگاه ولایت فقیه بسیار جدی بود. ترازنامه این تضاد بعد از ۴۰ سال این است که نه تنها دولت بورژوازی نتوانسته است رژیم سیاسی را با خود منطبق سازد بلکه رژیم سیاسی "اقتصاد" و "دولت" جداگانه خودش را ایجاد کرده است. با این شکل از انتخابات اکنون مردم "خودش" را نیز از مابقی مردم جدا کرده است! دستگاه خلافت اکنون تکمیل شده است و به غیر امت و گستره وسیع غیرخودی هاشمدار داده شده که دیگر حتی حق شرکت‌شان در نمایش‌های انتخاباتی مشروط به فرمان‌برداری از خلیفه تهران است. اگر بتوانند به کمک قدرت‌های مافیایی‌تر از خودشان راه مناسبی پیدا کنند، اطمینان داشته باشید که تا پاکسازی کشور از بقیه مردم پیش خواهند رفت.

۶

س: اما به نظر نمی‌رسد که این «دستگاه خلافت» راه همواری در برابر داشته باشد. درست است که قصد دارد با تمرکز رژیم سیاسی جلوی تشدید تضادهای درونی آن را بگیرد، اما در عین حال همین تمرکز به معنی متمرکز کردن تضادها نیز هست.

ج: بله اوضاع بحرانی است. هر چند در خارج کشور به شکرانه سیاست‌های ارتجاعی محور آمریکایی، اسرائیلی، سعودی، نفوذ رژیم افزایش یافته است. شکست پروژه تجزیه عراق و سوریه شکستی بزرگ برای نقشه‌های دراز مدت امپریالیزم آمریکا محسوب می‌شود. قدرت نسبی رژیم در منطقه، دقیقاً بخاطر همین شکست و علیرغم همه تحریم‌ها و خزانه خالی، بیشتر شده است. اما در داخل کشور رژیم هرگز به این میزان ضعیف نبوده است. مضافاً به اینکه کاهش نسبی موج اعتراضات توده‌ای فقط به خاطر سرکوب نیست. بلکه بحران کرونایی نیز به جو سکوت و سکون کمک کرده است. اما یک سال از انتخابات آقای رئیسی نظر کرده نگذشته باید منتظر اوج مجددی از اعتراضات توده‌ای بود. هر توافقی که نتیجه مذاکرات فعلی با آمریکا باشد قادر نخواهد بود از بحرانی که در راه است جلوگیری کند: بحران رکود و تورم توامان. و اینجاست که باز مسئله ضرورت تدارک، سازماندهی و ایجاد جنبشی سراسری هرچه مهمتر می‌شود. همان طور که گفتم اشاره اغلب نهادهای کارگری موجود به این ضرورت در اعلامیه‌های اول ماه مه را باید به فال نیک گرفت. اما قدری صریح‌تر باشیم. ده سال است در باره این ضرورت حرف می‌زنیم، عاقبت کی قرار است دست به اقدامات عملی بزنیم؟ حمایت تشکل‌های موجود و شخصیت‌های شناخته شده جنبش کارگری از این طرح، البته کمک خواهد کرد، اما دو خیزش قبلی توده‌ای نشان دادند که در هر شهر و محله‌ای هم بسیاری از فعالین آینده چنین جنبشی وجود دارند و هم در پایین و میان خود توده‌ها نقداً درجه‌ای از هماهنگی و همکاری شکل گرفته است. بجای بحث‌های مکتبی پیرامون اینکه چه کسی طبقه کارگر است و چه کسی نیست باید بطور جدی به اینگونه سازمان‌دهی‌های محلی کمک کنیم. اولین قدم در این راه طرح و تبلیغ منشوری از خواست‌های اولیه و عمومی است.

فراموش نکنیم بیش از ۸۰٪ کارگران فعلی ایران در کارگاه‌های کوچک زیر ۱۰ نفر کار می‌کنند. بنابراین بین اکثریت کارگران، تهیدستان شهری و لایه‌های پایینی خرده‌بورژوازی شهری تفاوت چندانی وجود ندارد. یکی در عین حال می‌تواند هر سه باشد و یا در حال تبدیل از یکی به دیگری. سازماندهی این توده وسیع پیرامون مطالباتی همگانی و همه فهم مهم‌ترین تکلیفی است که نیروهای مترقی باید در دوره آینده انجام دهند. برای بار صدم اثبات شد تنها نیرویی که بتواند مسبب تحول و تغییری در تناسب قوای موجود شود، نیروی سازمانیافته و سراسری اردوی کار است.

۷

س: وضعیت کنونی، نیروهای هوادار سوسیالیسم را هم دچار آشفتگی کرده است و این آشفتگی اثرات خود را روی پیشگام طبقه کارگر نیز گذاشته است. بطور کلی دو سر جریان هواداران سوسیالیسم را میتوان اینطور تعریف کرد: در یک طرف آنهایی که معتقدند میشود از بالای سر طبقه کارگر و سازمان و حرکت سراسری آن به انقلاب فکر کرد و «اداره شورایی» و «لغو کار مزدی» راه خروج از بن بست کنونی است. در طرف دیگر جریانی است که این روزها به آن «محور مقاومت» گفته میشود؛ جریانی ارتجاعی که حزب الله را نیرویی مترقی میدانند و سوسیالیسم را - اگر هنوز اسمی از سوسیالیسم بیاورد! - معادل «عدالت» میدانند و به همین خاطر است که میبینیم به راحتی میتواند با گفتمان ارتجاعی ترین بخشهای رژیم همراه شود. نیروهای دیگر هم که در این میان قرار میگیرند - مثل ده‌ها سازمان و حزب و جریان و محفلهای باقی مانده از انقلاب ۵۷ - به تکرار مواضع چهل ساله خود خرسندند. البته نگاهی به وضع دیگر مناطق دنیا نشان میدهد که آینده در هیچ کجا امیدوار کننده نیست. در چنین شرایطی در ایران چگونه و حول چه مطالباتی باید سازماندهی کرد؟

ج: سازماندهی را البته نمی توان از رهبری جدا کرد. چون یکی را نداریم دیگری را هم نداریم. اگر حزبی داشتیم با حداقل نفوذی توده‌ای، سازماندهی سراسری نیز داشتیم. مشکل ما از انقلاب ۵۷ تا کنون همین بوده است. هم در آن زمان و هم امروز مدعی زیاد داشته‌ایم اما در واقع بدون ثمر و توأم با نتایج منفی بسیار. گذشته از ریشه‌های عمیق ایدئولوژیک این تشتت در شکست بین‌المللی جریانات طرفدار مسکو و پکن در دوران نو لیبرالیسم، شکست فجیع این جریانات در انقلاب ۵۷ نیز تاثیر عمده‌ای در تجزیه و فروپاشی چپ در ۴۰ سال گذشته است. می‌توان به طنز وضعیت چپ ایران را به "شورش ستون‌ها" تشبیه کرد. با از دست رفتن اعتبار ژنرال‌های شکست خورده اکنون هر ستوانی خود ژنرال شده است. ژنرال‌ها منفعتی در بررسی ریشه‌های این شکست نداشتند و ستوان‌هایی که تازه ژنرال شده‌اند نیز خود شکست آن قدر برایشان مهم نبود که ارتقاء مقام خودشان. ژنرال‌های تازه بدوران رسیده باید نخست همان استراتژی‌های شکست خورده را خود یاد بگیرند. و این فقط نیمی از مصیبت است. آن بخش عظیمی که با کرنش در برابر ضدانقلاب "اسلامی" مسبب این شکست شد یا تسلیم کاملش به ضد انقلاب را کماکان نبرد در محور مقاومت ضد امپریالیستی تلقی می‌کند و یا اکنون به مزدوران همان امپریالیسم تبدیل شده است. نتیجه اینکه در عرض ۴۰ سال گذشته چه از لحاظ تئوریک و چه از لحاظ سازماندهی چیزی جز عقب‌گرد نداشته‌ایم. نتایج آن را امروزه می‌بینیم. انحطاط تدریجی و دنباله‌روی از اوضاع عملاً اکثریت عظیم گروه‌ها، محافل و فعالین چپ را به دو قطب همیشگی آنارشیزم خرده‌بورژوازی و رفرمیسم بورژوازی سوق داده است. مضافاً به اینکه با گسترش ارتباطات و

دسترسی به انواع ادبیات آکادمیک غربی، نوعی رادیکالیزم عبارت پردازانه "شرعی" نیز در داخل شکل گرفته است که جایگزین هرگونه تفکر جدی در نسل جدید شده است. در چنین فضای سرشار از التقاط، امید به اینکه از دل بحث یا همکاری میان این جریانات چیز مفیدی بتواند شکل بگیرد توهمی بیش نیست. بدین ترتیب مسئله همیشگی چپ در ایران یعنی حزب انقلابی لاینحل باقی مانده است. در خود این واقعیت راه حلی برای سریع ثروتمند شدن وجود ندارد! اما یک مسئله روشن است، بدون تئوری انقلابی درک روشنی از وضعیت موجود ممکن نیست و بدون چنین درکی مسائل مبارزاتی اصلی و روش سازماندهی این مبارزات روشن نخواهند شد. باید تلاش کنیم تا از یک طرف استراتژی و برنامه انقلابی برای شرایط کنونی را روشن کنیم و از طرف دیگر با همین امکانات موجود به سازماندهی مبارزات جاری کمک کنیم. به اعتقاد من آن کسی که ضرورت سازماندهی سراسری جنبشی اعتراضی را انکار می کند یا نادیده می گیرد بدرد حل مسئله حزب انقلابی نیز نخواهد خورد. و ارکان اصلی حزب انقلابی آینده بدون تردید در دل همین مبارزه برای سراسری کردن اعتراضات ساخته خواهد شد.

۸

س: همزمان مقطع کنونی محل تعیین تکلیف بیش از یک قرن مبارزه برای دموکراسی در ایران است. رابطه بین سازماندهی برای ایجاد جنبش سراسری طبقه کارگر و تکالیف دموکراتیک جامعه ایران را در شرایط کنونی چطور ارزیابی میکنید؟ این سوال از جنبه دیگری هم مهم است، حزب انقلابی مدنظر شما چه نسبت و ضدیتی با نسخه های شناخته شده سلسله مراتبی و غیردموکراتیک حزب در سنت چپ دارد؟

ج: البته در دیدگاه مارکسی از سوسیالیسم، تفاوتی بین مبارزه برای دموکراسی و مبارزه برای سوسیالیسم وجود ندارد. دموکراسی بورژوازی هم صوری است و هم محدود. انسان مدرنی که قرار است سرنوشت خود را در دست بگیرد می تواند هر چند سال یک بار رای دهد که چه کسی جیب او را بزند. برای فراتر رفتن از آن باید از سرمایه داری خلع ید کرد. بیهوده نبود که مارکس استقرار دیکتاتوری پرولتاریا را "پیروزی درنبرد برای دموکراسی" می دانست. اما در ایران ما با مسئله دیگری نیز مواجهیم. در ایران تکالیف انقلابات بورژوا دموکراتیک حل نشده اند. به کمک امپریالیسم روسیه و ارتش قزاق، محمد علی شاه مجلس مشروطه را به توپ بست. امپریالیسم انگلیس رضا خان قزاق و سلطنت پلیسی نظامی و شوینیزم فارس را به ارمغان آورد، و هنگامیکه مردم برای دموکراسی و استقلال شوریدند امپریالیسم آمریکا به داد ارتجاع رسید و به جای دموکراسی، ساواک و جشن های ۲۵۰۰ ساله را به ما داد. و نور علی نور "انقلاب" ۵۷ بود که همه امپریالیست ها دست بدست هم دادند (با همراهی چین و روسیه) که مبدا جز فاشیسم مذهبی چیز دیگری نصیب مردم ایران شود. امروزه به سادگی می توان به کله پوک ترین سینه چاک های "دموکراسی اسلامی" اثبات کرد که مردم ایران در دوران ناصرالدین شاه از حقوق دموکراتیک بیشتری برخوردار بوده اند! بنابراین مبارزه برای حقوق دموکراتیک نقطه شروع هر مبارزه ای برای رهایی است. و گل سر سبد همه حقوق دموکراتیک، حق مردم برای تشکیل مجلس موسسان و تعیین خود شکل حکومتی است.

اما این فقط یک جنبه از مسئله است. قبل از آنکه بتوانیم کثافات کهن را لایروبی کنیم، کثافات مدرن و غنی شده سرمایه داری در دوران انحطاطش را نیز وارد کرده ایم. قبل از آنکه بتوانیم از مزایا و محسنات دموکراسی نیم بند

بورژوازی بهره ای ببریم، ظلم و ستم و استثمار سرمایه داری انحصاری را نیز در مقابل خود داریم. جامعه ما با تکالیف تاریخی مرکبی مواجه است. هم دموکراتیک و هم سوسیالیستی. نه به عنوان تکالیفی جدا از هم که بتوان نخست اولی سپس دومی را حل کرد. بلکه تکالیفی درهم تنیده شده که حل یکی بدون دیگری بی معنی است. یا به عبارت ساده تر، این نظام واقعا موجود سرمایه داری است که مسبب لاینحل ماندن تکالیف دموکراتیک شده است. طبقه حاکمه در ایران ترکیبی از فسیل هایی است که در رسوبات مراحل تاریخی رشد سرمایه داری در ایران به روی هم تلنبار شده است. توقع اینکه از دل این مناسبات به ناگهان یک طبقه بورژوازی دموکراتیک و انقلابی ظهور کند توهمی ارتجاعی بیش نیست. همانطور که در سال ۵۷ نیز چنین بود، انقلاب ایران یا باید انقلابی باشد سوسیالیستی که به درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه داری و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا بینجامد یا نتیجه ای جز ضد انقلابی دیگر نخواهد داشت. این فقط اردوی کار است که هم در حل تکالیف دموکراتیک و هم سوسیالیستی ذینفع است.

در ارتباط با بخش آخر سوال شما در باره مسئله حزب اشاره کنم که در گفتگوی دیگری با رفیقی دیگر قرار است به این مسئله به تفصیل پردازیم که امیدوارم بزودی آماده شود. اگر اجازه دهید پاسخ عمده را به آن مصاحبه موکول کنیم. اینجا فقط اشاره کنم مدل های سلسله مراتبی و غیر دموکراتیک احزاب چپ که خود را الگویی از حزب انقلابی طبقه کارگر می دانند در واقع معرف چیزی جز مفاهیم بورژوازی از حزب نیستند. یعنی حزب به عنوان وسیله ای برای تبدیل رهبر حزب به رهبر دولت! آن هم احزابی که هر ۱۰ تایشان در یک مینی بوس جای می گیرند. حزب انقلابی طبقه کارگر اما باید شکلی از سازماندهی باشد که بواسطه آن بخش آگاه تر طبقه بتواند کل طبقه را به قدرت برساند. شکل حکومتی دیکتاتوری پرولتاریا اما باید دموکراتیک تر از دموکراتیک ترین اشکال تا کنونی باشد والا چگونه می توان توقع داشت که نتیجه دوران انتقالی انحلال دولت و جامعه بی طبقه بشود. کلیدی ترین نکته در مسئله حزب انقلابی این است که باید مفهوم رهبری انقلابی را از مفهوم قدرت جدا کرد. رهبری مساوی با قدرت نیست.

برگردان از روی نواری: بهزاد اسدی و علی زند، ۱۹ خرداد ۱۴۰۰